



عبودیت، گم‌گشته انسان است/ زندگی طبیعی انسان را سیر نمی‌کند

آیت الله مرتضی تهرانی گفت: خدا انسان را به حیات طبیعه، که مورد غفلت او در زندگی خود بوده است، یادآور می‌شود. انسان نسبت به این موضوع بی‌توجه است که زندگی طبیعی، او را سیر نمی‌کند.

آیت الله مرتضی تهرانی گفت: خدا انسان را به حیات طبیعه، که مورد غفلت او در زندگی خود بوده است، یادآور می‌شود. انسان نسبت به این موضوع بی‌توجه است که زندگی طبیعی، او را سیر نمی‌کند.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر گفتاری از آیت الله تهرانی در مورد آیه «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» است که در ادامه می‌خوانید؛

عبودیت و بندگی حق تعالی، گم‌گشته انسان

خدای متعال انسان را به حیات طبیعه، زندگی پاکیزه و مورد قبول عقلا، که مورد غفلت او در زندگی خود بوده است، یادآور می‌شود. انسان نسبت به این موضوع بی‌توجه است که زندگی طبیعی، او را سیر و اشباع نمی‌کند. هر اندازه از طول عمر انسان و بگذرد، و خود را در ترقی‌های مادی، و در علوم مادی موفق ببینند، باز هم احساس می‌کنند گم‌گشته دارند. حیوان این‌گونه نیست و هنگامی که معده‌اش از علف پر شود و آب مورد نیازش را هم بنوشد، می‌خوابد و تا وقتی سیر است، دنبال غذا نمی‌رود. هر اندازه انسان برای رسیدن به کشفیات تازه در علوم جوی، پزشکی و در سایر ابعاد علوم طبیعی تلاش می‌کند، احساس عطش از او گرفته نمی‌شود. این بهترین دلیل عقلانی برای این است که انسان برای رشد و تکامل علوم طبیعی خلق نشده، بلکه برای چیز دیگری خلق شده است، که باید دنبال آن برود تا با پیدا کردن آن، احساس آرامش کند.

بنابر نقل مرحوم محدث قمی رضوان الله تعالی علیه از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، آن حضرت به خدای متعال عرض می‌کند: "كَفَى يَٰ عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا". این دو جمله به لحاظ ادبیات عرب بسیار لطافت دارد. در جمله اول لغت عزت به کار رفته که بالاترین لغت از جهت مفهوم و محتوا است، و در آخر جمله دوم از کلمه عبودیت استفاده شده است. کلمه عبودیت از حکایت از عبودیت و بندگی می‌کند. از آنجا که عبد فاقد هر نوع کمال و رشد و ارزش است، این عنوان پایین‌ترین تیتراژ در عناوین متعارفی انسان‌ها است.

تمام مفهوم بردگی از این لفظ قابل تصور نیست. این کار در قدیم مرسوم بود. اسلام این فرهنگ و این نوع تجارت را در زندگی نپسندید. لذا فقه اسلام بر از احکامی است که اگر به آن عمل شود، از مفهوم بردگی در جامعه چیزی باقی نمی‌ماند و ریشه‌ها می‌کن می‌شود.

در جمله مذکور، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اشاره‌ای به حقیقت عبودیت و بندگی نسبت به حق تعالی کرده است. مفهوم اجمالی عبودیت نسبت به حق تعالی این است که انسان در برابر او برای خود هیچ ارزشی قائل نباشد، و صفر مطلق باشد. از مفاهیم اجمالی ناقص بندگی که شاید هنوز در دنیا وجود داشته باشد این است که پس از جنگ و پیروزی بر دشمن، افرادی را اسیر می‌کنند. این افراد استقلال و شخصیت انسانی خود را از دست می‌دهند، و مانند یک حیوانی که آن را پیدا کرده‌اند و مالک ندارد، با آن‌ها برخورد می‌شود. از برده هم مانند حیوان تا حد ممکن بهره‌برداری می‌شود.

در گذشته پس از جنگ و پیروزی، اسرا را به عنوان عبد و بنده بین رزمندگان و رزمنده‌ها تقسیم می‌کردند. بعضی افراد سهم خود را در بازار برده‌ها و فروش‌ها می‌فروختند. در منتهی‌الآمال ذکر شده است که بعضی از ائمه صلوات الله علیه و اجمعین به یکی از اصحاب خود پول می‌دادند، تا از بازار برده‌ها و فروش‌ها برده‌ای را با مشخصات خاص خریداری کند. امام آن زمان صلوات الله علیه از آن کنیز فرزند پیدا می‌کردند و فرزند ایشان از فرزندان عموم جامعه بسیار بهتر بودند. این امر، خود یک سیاست نامرئی است که معصومین صلوات الله علیه و اجمعین داشتند. هنگامی که در بین آشنایان و اقوام ایشان دختر شایسته‌ای وجود نداشت که از او فرزندی پیدا کنند و آن فرزند

برای دریافت مقام امامت اهل بیت و شایستگی داشته باشد، از این روش استفاده می‌کنند؛ آن بزرگواران با استفاده از علوم الهی خود اطلاع پیدا می‌کنند؛ کردند که به عنوان مثال از غرب، برده‌ها را به این‌ها می‌آوردند و می‌فروشنند، که یکی از آن‌ها لیاقت و شایستگی لازم را دارد. لذا فردی را می‌فرستادند و او را می‌خریدند.

دو گونه متفاوت در ازدواج ائمه (ص)

در بین ائمه صلوات‌الله‌علیه و دوم ازدواج با بانوانی که لیاقت همسری ایشان را نداشتند. آن بزرگان برای محفوظ ماندن مقام امامت تا چند سال و این‌ها را ترور آن‌ها را تهدید نکردند، مجبور می‌شدند با چنین بانوانی ازدواج کنند. چند نفر از همسران رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله و سلم این‌گونه بودند. عوام‌الناسی که هیچ اطلاعی از دین خود و فرهنگ اسلام و سایر فرهنگ‌ها ندارند، گاهی سؤال می‌کنند، که چرا مقام رسالت همسری اختیار کردند که تفاوت سنی او با ایشان زیاد بود. جواب اجمالی این است که در ابتدا اسلام ضعیف بود و عقل الهی حضرت اقتضا می‌کرد که آن زمان مورد ترور قرار نگیرند تا اسلام کمی ریشه پیدا کند، و قوی‌تر شود. لذا هنگامی که مورد پیشنهاد بعضی از افراد قرار می‌گرفتند، آن‌ها را می‌پذیرفتند.

حضرت مجتبی صلوات‌الله‌علیه و حضرت جواد صلوات‌الله‌علیه هم همسرانی نالایق داشتند و بودن آن همسر در زندگی، منجر به شهادت ایشان شد. انگیزه‌ها این نوع ازدواج‌ها را انگیزه‌های طبیعی و غریزی نبود، بلکه انگیزه‌های الهی بود. این اقدام با توجه به آن شرایط خاص صورت می‌گرفت، که حداقل تا چند سال اتفاق ناگواری نسبت به ایشان رخ ندهد و اسلام تا حدودی تقویت شود. صلح امام مجتبی صلوات‌الله‌علیه با معاویه نیز همین‌گونه بود. اگر انسان مطالعه کند، و به همان مقداری که در کسب درآمد و رسیدن به مادیات دقت دارد و اهتمام می‌ورزد، در فهمیدن دقت کند و در دین‌شناسی همت بورزد، خدای متعال به او نکات را می‌فهماند. قرآن کریم عالم آخرت را تعظیم فرموده و گوشه‌ای از عظمت واقعی آن جهان را به انسان نشان داده است، اما ما توجه نمی‌کنیم.

خدای متعال انسان را از غریزه‌های جنسی که مخلوق خودش است، دور نگاه نداشته، اما باید توجه کرد که به چه دلیل خدای متعال این غریزه را در وجود انسان و حیوانات قرار داده است. این گمان که برای مصونیت و محفوظ ماندن از انحرافات این غریزه، باید منشاء طبیعی آن را در بدن خود از بین برد، از نفهمی فرد است. یکی از شعرا عرب، به نام ابوالعلا مَعَری، با این‌ها که معلم اخلاق هم بوده است، به دلیل دوری از باب مدینه‌های علم در اشعار خود مطالب نادرست حاکی از بی‌شعوری خود می‌گفته است. او در یک شعر خود می‌گوید که من ازدواج نمی‌کنم، تا به نسل بعد از خود جنایتی نکرده باشم. پدر من که همسر اختیار کرد به من جنایت کرد. این حرف غلط است. انسانی که وارد یک حوض لجن پر از میکروب‌ها می‌شود نمی‌تواند سلامتی و تن‌درستی خود را حفظ کند، زیرا عمل او با فکریش تضاد دارد.

خدای متعال غریزه را در انسان خلق کرده، و برای ارضای آن مسیر معین کرده است. چندین آیه از آیات شریفه قرآن به انسان می‌فرماید که اگر نتوانستی از راه صحیح این غریزه را ارضاء کنی، تا زمانی که خدای متعال مقدر کرده است شما را در رسیدن به عوامل اشباع این غریزه موفق کند، صبر پیشه کن. کاری نکنیم که خدای متعال ما را رها کند؛ در این صورت، اندک فهمی که در اوائل داشتیم، را هم از دست خواهیم داد.

هدف از ازدواج در مسیر خداشناسی

هدف انسان طبیعی از ازدواج برطرف کردن ناراحتی ناشی از تشنگی غریزه و تولید مثل و ازدیاد نسل است. حیوانات هم همین‌گونه هستند که در مقطع خاصی با زبان بی‌زبانی خود هم‌نوع خود را صدا می‌زنند و پس از رفع عطش، آرامش پیدا می‌کنند. انسان که می‌گوید من گل سرسبد مخلوقات حق‌تعالی هستم، نباید مانند گربه و گاو عمل کند. خدای متعال این موجود را خلق کرده و برنامه به او داده است. سازنده‌های تلویزیون، دفترچه راهنمای آن را هم در اختیار مصرف‌کننده قرار می‌دهد تا از این وسیله درست بهره‌برداری و نگهداری کند. پیچیدگی انسان در خلقت بیش‌تر از یک تلویزیون است. حق‌تعالی برای این موجود پیچیده دفترچه آماده کرده و فرستاده، که نام آن قرآن است. چرا ما به این دفترچه بی‌اعتنایی می‌کنیم؟ اگر ما در زندگی خود به دفترچه راهنمای خودرو آن‌قدر بی‌اعتنایی

کنیم که موتور آن بسوزد، مردم ما را تقبیح می‌کنند، و می‌گویند شما به مقدار کافی شعور انسانی ندارید.

انسان‌ها موتور سوخته در جامعه‌ی ما زیاد است. نشانه‌ی موتور سوخته بودن فرد این است که وقتی با زبان نرم با او صحبت می‌کنیم و تفاوت او را با حیوان تذکر می‌دهیم و مطالب منطقی صحیح و علمی به او می‌گوییم، نمی‌پذیرد. خدای متعال در قرآن به پیامبر خود فرموده است که وقتی فردی به این مرحله رسید او را رها کن و نیروی خود را برای او صرف نکن. اگر ما قواعد و ضوابط دفترچه‌ی خدای متعال برای انسان فرستاده است را رعایت نکنیم، هدف‌گیری ما در امر ازدواج، با هدف‌گیری مناسب مقام انسانیت انسان، صدو هشتاد درجه زاویه پیدا می‌کند، و تبدیل به هدف‌گیری حیوانی می‌شود.

طبق نقل، مقام رسالت بعد از ازدواج دختر بزرگوارشان با امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌عنه‌وآل‌ه‌وسلم‌علیه‌از ایشان سوالی کردند، و همان سؤال را از داماد بزرگوارشان هم پرسیدند. هر دو بزرگوار بدون این‌که نزد دیگری حضور داشته باشند یک جواب دادند. زیرا این آقا و این خانم مقام انسانیت خود و هدف‌گیری برای این مقام را فراموش نکرده بودند. حضرت از خانم سؤال کردند: علی صلوات‌الله‌عنه‌وآل‌ه‌وسلم‌علیه‌را برای همسری خود چگونه دیدی؟ ایشان عرض کردند: پدرجان، "يَعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ". خوب کمکی در راه بندگی و اطاعت خدا است. این جمله بسیار عمیق است. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌عنه‌وآل‌ه‌وسلم‌علیه‌هم جواب را دادند.

این سوال و جواب برای این بود که در تاریخ بماند، و بعد از چهارده قرن مشخص باشد که هدف از ازدواج برای انسان خداپرست و نه تنها مسلمان، چه می‌تواند باشد. بدین ترتیب از انسانیت انسان کاسته نشود و راهی که از امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌عنه‌وآل‌ه‌وسلم‌علیه‌نقل شد را بپیماید، تا به کمال انسانی برسد. "كَفَى يَٰ عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا". برای پیدا کردن هدف از ازدواج در مسیر خدانشناسی و خداپرستی باید از یک کارشناس و از اهل آن سؤال کرد تا فوراً فرمایش آن دو تا بزرگوار را بگوید: "يَعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ".

آن‌قدر افکار انسانی و الهی تنزل کرده است که اگر از چند هزار جوان یکی بگوید من همسر متدین می‌خواهم جامعه به خود اجازه می‌دهد که او را تحمیق کند، و بگوید تو نمی‌فهمی، زندگی به امکانات مادی نیاز دارد. گاهی خدای متعال فردی را با ثروتمند شدن امتحان کرده است. اما متاسفانه دیده می‌شود که یک زوج جوان با ظاهر منطبق با ضوابط شرعی که از امکانات مالی برخوردارند، ترجیح می‌دهند به جای سفر زیارتی به سفر اروپا بروند. نام‌گذاری ما نسبت به این جامعه به عنوان جامعه اسلامی-الهی اشتباه است.

مسیرهای نادرست در هدف‌گیری برای ازدواج

مرتبه‌ای پایین‌تر و متناسب‌تر با وضعیت زندگی ما نسبت به جمله‌ی آن دو بزرگوار، این روایت است: مقام رسالت با جمعی از اصحاب نشسته بودند. حضرت فرمودند: "إِيَّاكُمْ وَ خَضَاءَ الدِّمَنِ". گوینده مخلوقی است که حق‌تعالی به او از علم و قدرت و اراده‌ی خود، و نه علم تحصیلی، عطا کرده است. ایمان که قوی باشد، انسان از ملامت ملامت‌کننده، و مسخره کردن دیگران نمی‌ترسد. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌عنه‌وآل‌ه‌وسلم‌علیه‌در وصایای خود به حضرت مجتبی صلوات‌الله‌عنه‌وآل‌ه‌وسلم‌علیه‌فرمایند: "لَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٌ"، اگر تشخیص دادی یک کاری صحیح و مورد رضای خدا است اقدام کن، و ملامت ملامت‌کننده تو را از کار صحیح باز ندارد.

افرادی که خدمت حضرت نشسته بودند مقصود حضرت از "خَضَاءَ الدِّمَنِ" که نسبت به آن هشدار می‌دادند را درک نکردند. فرمایشات اهل بیت صلوات‌الله‌عنه‌وآل‌ه‌وسلم‌علیه‌اجمعین با فرمایشات عرب عادی فرق دارد. به امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌عنه‌وآل‌ه‌وسلم‌علیه‌نسبت می‌دهند که فرمودند: "نَحْنُ أَمْرَاءُ الْكَلَامِ". فصاحت و بلاغت ما خاندان در زبان عرب سرآمد است. لذا فرمایشات‌شان را باید خودشان معنی کنند. مقام رسالت برای بیان منظور خود از "خَضَاءَ الدِّمَنِ" فرمودند: "الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنَبَتِ السَّوْءِ". یعنی خانم با جمال با وجاهتی که در خاندانی رشد یافته است که این خاندان از انسانیت، از فرهنگ انسانی، از فرهنگ الهی و توحیدی بی‌اطلاع هستند.

دِمَن کلمه جمع به معنی سرگین چهارپایان است. گاهی جوهای هضم نشده در شکم حیوان با فضولات خارج می‌شود و به دلیل گرما و رطوبت، جوانه زده سبز می‌شود. "خَضَاءَ" یعنی سبزی‌ها. حضرت می‌فرمایند: مواظب باشید از این سبزی نخورید. به طور طبیعی خوردن این سبزی برای انسان مسمم‌کننده

است، اما حضرت در توضیح فرمایش خود می‌فرماید: "الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنَبَتِ السُّوءِ". این تفسیر برای "خَضْرَاءُ الْيَمَنِ" جوان را متوجه می‌کند. فرض می‌کنیم که هدف دوم جوان در امر ازدواج این است و که به گناه نیافتد. او باید در جستجوی کسی باشد که به عنوان اولین شرط، دین داشته باشد، یعنی خانواده‌ی او یک خانواده‌ی با فرهنگ الهی و توحیدی باشند.

آن دو بزرگوار جواب دادند: "نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ"، اطاعت حق تعالی باید همیشه مثل بند تسبیح در تمام ارزش‌های زندگی، وارد شده و آن‌ها را تنظیم کرده باشد. ما باید حواس خود را جمع کنیم و وقتی فرمایشات آن بزرگواران را می‌شنویم، از خدای متعال کمک بگیریم، تا او به ما شعور آن فرمایشات را عطا کند و تصمیم بگیریم و عمل کنیم. واقعاً اگر بخواهید به عبودیت و بندگی حق تعالی برسید، راه همین است. اما اگر همه‌ی ارزش‌ها را بر رضای خدای متعال مقدم داشتید، راه را اشتباه رفته‌اید. جوان‌های عزیز و بی‌چاره‌ی ما که شیطان ایشان را از فرهنگ الهی و توحیدی و اسلامی دور کرده است، به راضی بودن حق تعالی یا این‌که طرف مقابل دین دارد یا نه، و خدای متعال را باور کرده یا نکرده، توجه ندارند. لذا سر دوراهی‌ها همه چیز را بر حق تعالی مقدم می‌دارند. جمله‌ی یک شب هزار شب نمی‌شود برای توجیه حضور در مجلس گناه، مورد تأیید شیطان است، در حالی که ممکن است بعد از این یک شب عمر انسان هم به پایان برسد و به جهنم برود.

توصیه نمی‌کنم که همسر معلول یا کریه‌ی المنظر اختیار کنید، چون قصد مدارا داریم و می‌دانیم که ما آن انسانی نیستیم که بتوانیم در هدف‌گیری، قدرت و اراده‌ی خود را بر اراده‌ی شیطان ترجیح دهیم. لذا می‌گوییم شرایط طاهری همسر نرمال و متعارف باشد. نقل می‌کنند مرحوم ملا محمدباقر مجلسی پسر ملا محمدتقی مجلسی رضوان‌الله‌علیهما دختری بسیار دانشمند داشت. با توجه به موقعیت علامه مجلسی امکان ازدواج این دختر با هر فرد ثروتمندی فراهم بود. اما مجلسی او را به عقد ملا صالح مازندرانی درآورد که از امکانات مادی بی‌بهره بود. از آثار معروف ملا صالح مازندرانی شرح نهج‌البلاغه‌ی امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه و حاشیه‌ی بر اصول معالم قدیم است.

فوت ملا صدرا در حدود هزاروپنجاه است. او هم دختر خود را به یکی از شاگردهایش به نام ملا محسن فیض‌کاشانی می‌دهد که فرد ثروتمندی نبود. این امر نشان می‌دهد که پدر دختر برای خدای متعال و علم دین بیش‌تر از ثروت ارزش قائل است. در این زمان، ما این بیماری و بدبختی را پیدا کرده‌ایم، که حب دنیا آن‌چنان در دل ما رفته که غیر دنیا -یعنی خدا را- نمی‌توانیم تصور کنیم.

یکی از کسبه‌ی بازار که در حد گذران زندگی خود در آمد داشت، برای پسر خود به خواستگاری دختری از خانواده‌ی ثروتمند رفت. برای حضور در جلسه‌ی آشنایی این خواستگار به توصیه‌ی پدر، اتوموبیل گرانی‌تری را قرض گرفت که با سطح زندگی واقعی خانواده‌ی خودشان تناسب نداشت. در این‌جا باید از این پدر پرسید که چرا شرک و توجه به غیر خدا را به فرزند خود یاد می‌دهی؟ صداقت چه عیبی دارد؟ این خواستگاری به ازدواج منجر شد. پس از چند جلسه رفت و آمد این زوج جوان، پدر دختر اطلاع پیدا می‌کند که آن خودرو عاریه بوده است و تصمیم می‌گیرد که دختر خود را پس بگیرد. لذا با برادرها و رفقای خود چاقو در دست به منزل داماد مراجعه می‌کند و آبروی آن‌ها را می‌برد.

پدر دختر هم کسی است که سال‌ها در مجلس آیت‌الله ضیاء‌آبادی قزوینی شرکت می‌کند. اما حرف وقتی اثر می‌کند که جای خالی در مغز باقی مانده باشد. اگر همه‌ی فضا از محبت به پول پر شد، جای نصیحت و موعظه برای حرف‌های الهی-انسانی باقی نمی‌ماند.

مورد دیگر، رفتن به خواستگاری دختری از یک خانواده‌ی متدین برای فرزند خودم بود. خانواده برای رفتن به منزل دختر با اتوموبیل پیکان کم ارزشی مراجعه می‌کنند. در پایان جلسه مادر و برادر دختر، مهمان‌ها را پس از خروج از منزل با نگاه خود آن‌قدر دنبال می‌کنند که متوجه شوند خودروی آن‌ها چه بوده است و بدین ترتیب از میزان ثروت خواستگار اطلاع پیدا کنند. بعداً هم جواب رد به این خواستگار دادند.

هنگامی ما فهمیدیم که جامعه‌ی ما مبتلای به سرطان است، یعنی دین آن هلاک شده و از بین رفته است که امعاء و احشاء آن از غده‌های سرطانی پر شده و راه علاجی باقی نمانده است. نه دختر شوهر می‌کند، و نه پسر زن می‌گیرد. آن‌هایی هم که ازدواج می‌کنند بعد از مدت کوتاهی از هم جدا می‌شوند. هزاروپنجاه سال است که ما راه را کج رفته‌ایم.

ازدواج حضرت زینب سلام‌الله‌علیها با عبدالله جعفر و شهادت دو فرزند ایشان در روز عاشورا

مرحوم آقاشیخ‌عباس و دیگران نقل کرده‌اند که امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه صلاح دانستند که خانم حضرت زینب سلام‌الله‌علیها را به عبدالله جعفر بدهند. جعفر از شهادی نامی اسلام بود. عبدالله هم ظاهرالصلاح و خوب بود. حضرت مواردی را بر عبدالله‌بن‌جعفر شرط کردند. یک شرط این بود که دختر من می‌خواهد روزی یک بار برادرش حسین را ببیند. بعضی نقل کرده‌اند آن خانم بزرگوار در تمام نمازهای واجب پنج‌گانه قبل از نماز یک بار می‌آمد و ابی‌عبدالله برادرش را نگاه می‌کرد، تا روح آماده‌ی ارتباط با خدای متعال شود. شرط دیگر این بود که اگر برادر ایشان خواستند مسافرت بروند، شما بایستی اجازه دهی که با برادر خود به مسافرت برود. در سینه‌ی شصت این مسافرت از مدینه به مکه، و از مکه به کربلا واقع شد.

در روز عاشورا در حالی که به حسب ظاهر کسی باقی نمانده بود، این خانم فرزندان عبدالله جعفر به نام‌های عون و محمد را خدمت برادر آورد. بعید نیست حضرت فرموده باشند -چنان‌چه بعضی نقل کرده‌اند- که پدر این دو جوان این‌جا نیست، و شاید راضی نباشد، آن‌ها که هنوز به بلوغ نرسیده‌اند، به جبهه بروند و کشته شوند؛ و خانم عرض کرده باشد: برادر، هنگامی که من از مدینه می‌خواستم حرکت کنم، پدرشان سفارش کرد حال که خودم حضور ندارم، فرزندان من را تقدیم برادر خود کن.

نتیجه‌ی یک ازدواج چند فرزند بود. عبدالله جعفر هم شخصیت معروفی بود. او فقیر هم نبود. طبق همین تاریخی که در دست ما است، همسر او هم دختر امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه است. ایشان با دست خود فرزندان را تقدیم برادر می‌کند. آنها نیز می‌روند و شهید می‌شوند.